

# ایران معاصر و چالش مدرنیسم، مدرنیزاسیون و دموکراسی

آیین گفتگو، شماره نخست، آذر و دی ۱۳۹۰

سید علی محمودی  
www.drmaahmoudi.com

## مقدمه

چگونگی دستیابی جامعه‌های انسانی به دموکراسی همواره از مسائل و دلمشغولی‌های اصلی انسان در دوران جدید بوده است. این مسأله فقط به کشورهای در حال توسعه محدود نمی‌شود، بلکه در تاریخ سده‌های اخیر به‌ویژه از دوره روشنگری در سده هجدهم میلادی تاکنون، در کشورهای توسعه‌یافته نیز موضوع بحث و گفت‌وگو بوده و هست. در ادبیات دموکراسی‌خواهی و پی‌افکندن جامعه‌های دموکراتیک، معمولاً سه مفهوم اصلی در نوشته‌ها و گفته‌ها بیشتر به کار می‌روند. این سه مفهوم عبارت‌اند از: «مدرنیته»<sup>۱</sup> (تجدد)، «مدرنیسم»<sup>۲</sup> (نوگرایی) و «مدرنیزاسیون»<sup>۳</sup> (نوسازی). برای پرداختن به این موضوع بنیادین که یک جامعه چگونه می‌تواند به دموکراسی دست‌یابد، روشن ساختن این سه مفهوم از نظر معنی و تفاوت آنها با یکدیگر، گامی ضروری است.

برای نیل به هسته سخت موضوع این مقاله و مطرح کردن فرضیه یا مدعای اصلی، سه پرسش زیر مهم به‌نظر می‌رسند:

۱. مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیزاسیون، هر یک چه معنایی دارند و دارای چه وجوه تمایزی با یکدیگر هستند؟

۲. آیا مدرنیزاسیون بدون مدرنیسم به دموکراسی می‌انجامد؟

۳. هرگاه رسیدن به دموکراسی در جامعه، بسته به عینیت‌یافتن مدرنیسم و مدرنیزاسیون باشد، اولویت با کدامیک است: مدرنیسم یا مدرنیزاسیون؟

در پرتو پرسش‌های بالا - که می‌کوشم در حد امکان به آنها پاسخ بدهم - فرضیه من از این قرار است: تحقق دموکراسی در یک جامعه، در گرو مدرنیزاسیون برپایه مدرنیسم است. موضوع این نوشتار ماهیتی فلسفی - جامعه‌شناختی - دارد، زیرا از سویی بحث دموکراسی در دوران مدرن و تدقیق مفهوم‌های مدرنیته،

---

<sup>1</sup> .Modernity

<sup>2</sup> .Modernism

<sup>3</sup> .Modernization

مدرنیسم و مدرنیزاسیون و نسبت آنها با دموکراسی از درونمایه نظری و فلسفی برخوردار است؛ از سوی دیگر، تطبیق تجربه‌های دموکراتیک (که در مقاله حاضر با اشاره‌هایی به ایران معاصر همراه است) با مبانی نظری، ما را به قلمرو جامعه‌شناسی دعوت می‌کند.

### مدرنیته، مدرنیسم، مدرنیزاسیون

یکی از مشکلات رایج در گفتارها، نوشتارها و گفت و گوها- حتی در برخی از محیط‌های علمی و دانشگاهی-، به کار بردن سه مفهوم مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیزاسیون به جای یکدیگر و به صورت مترادف است. این امر نشان دهنده خلط میان این سه مفهوم با همدیگر است. آشکار است که بکار گرفتن نادرست و غیر دقیق این مفهوم‌ها، بدون این که وجوه تمایز آنها معلوم شود، موجب آشفتگی، ابهام و بدآموزی در فهم درست آن‌ها می‌شود و چه بسا در میدان عمل، پی‌آمد های منفی در بر داشته باشد. پیرامون پرسش نخست این مقاله می‌توان گفت مفهوم‌های مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیزاسیون، در برگزیده ادبیاتی گسترده است که پیشینه آن به ژان ژاک روسو در سده هجدهم می‌رسد. روسو نخستین اندیشه‌وری است که واژه مدرنیست<sup>۴</sup> را همان گونه به کار برد که بعدها در سده‌های نوزدهم و بیستم رواج یافت.<sup>(۱)</sup> این مقاله در صدد تبیین دیدگاه‌های گوناگون در باره مفهوم‌های یاد شده نیست؛ بلکه می‌کوشد تصویری روشن از آن‌ها ارائه کند تا در پرتو آن، به نسبت این مفهوم‌ها با دموکراسی پردازد.

یکی از نظریه پردازان بزرگ مدرنیته در روزگار ما، مارشال برمن (۱۹۴۰-) است که در کتاب مشهور خود *هرآنچه سخت و استوار است دود می‌شود و به هوا می‌رود*، تجربه مدرنیته، به بحث پیرامون سه گانه مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیزاسیون پرداخته است. برمن «مدرنیته» را وجه خاصی از تجربه حیاتی می‌داند که مردان و زنان سراسر جهان در آن شریک اند. مدرن بودن در نگاه او، تعلق داشتن به محیطی است سرشار از تجربه‌ها و دگرگونی‌ها، و درنوردیدن تمامی مرزهای جغرافیایی و قومی، طبقاتی و ملی، دینی و ایدئولوژیکی. به تعبیر برمن، «مدرن بودن یعنی تعلق داشتن به جهانی که در آن، به قول مارکس، «هرآنچه سخت و استوار است، دود می‌شود و به هوا می‌رود.»<sup>(۲)</sup> زندگی مدرن از اندیشه‌ها، دانش‌ها، و تجربه‌های گوناگون بهره‌جسته است. کشفیات بزرگ، نوآوری‌ها و پیشرفت‌های صنعتی و فن‌آورانه به این زندگی کمک کرده‌اند. این فرایند پیچیده، بینش و فرهنگی باز و پویا به انسان عطا می‌کند و به او این امکان را می‌دهد که با هموعان خویش از نعمت همسخنی، همکنشی و همبودی بهره‌مند شود. چنین پدیده‌ای را «مدرنیسم» می‌نامیم. «مدرنیزاسیون»، اما، فرایند دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است که در شهرنشینی، تاسیس دولت و بنیان نهادن ساختارها و نهادها به مثابه فرایندهای عینی، تبلور

<sup>۴</sup>.Modernist

می یابد. بر این اساس، تجربه مدرنیته، روایتی تاریخی است که از همنشینی مدرنیسم و مدرنیزاسیون با ما سخن می گوید.<sup>(۳)</sup>

برمن در تجربه مدرنیته، تاریخ مدرنیته را به سه مرحله بخش می کند. مرحله نخست، حدوداً از سده شانزدهم آغاز می شود و تا پایان سده هجدهم تداوم می یابد. در این مرحله، مردمان بدون داشتن درک دقیق و روشنی از تجربه زندگی مدرن و داشتن آگاهی ناچیزی از اجتماع مدرن، در پی جست و جوی واژگان مناسب برای توصیف این وضعیت جدید هستند. مرحله دوم با جنبش انقلابی دهه ۱۷۹۰ آغاز می شود که انقلاب کبیر فرانسه با سربرآوردن یک جمهور<sup>۵</sup> بزرگ مدرن، نقطه عطف آن است. سپس در سده نوزدهم، مردمانی که به این جمهورمدرن تعلق دارند، چگونگی زیستن در جهان های غیر مدرن را از لحاظ مادی و معنوی به یاد می آورند. این دوگانگی درونی و حس زیست همزمان در دو جهان متفاوت، ایده های مدرنیزاسیون و مدرنیسم را به بار می آورد و شکوفا می سازد. مرحله سوم به سده بیستم اختصاص دارد. این مرحله شاهد گسترش فراگیر مدرنیزاسیون در جهان است. فرهنگ جهانی و رشد یابنده مدرنیسم در عرصه هنر و اندیشه پیروزی های بزرگی به دست می آورد. اما از دیگر سو، گرچه جمهور مدرن همچنان گسترش می یابد، اما « به شمار کثیری از پاره های پراکنده تجزیه می شود که هر یک با زبان خصوصی و قیاس ناپذیر خویش سخن می گویند...»<sup>(۴)</sup>

تاریخ مدرنیته نشان می دهد که این پدیده امری خلق الساعه نبوده است، بلکه به مثابه فرایندی پویا، چالشگر و رشدیابنده، در طول سده ها به تدریج مراحل زایش، بالندگی و بلوغ خویش را طی کرده است. اگر سده شانزدهم میلادی را سرآغاز برآمدن مدرنیته بگیریم، اینک مدرنیته در ابتدای دومین دهه از پنجمین سده عمر خویش است. دوران مدرن، منشا دگرگونی های بزرگ و خیره کننده در قلمرو دانش، فلسفه، هنر، ادبیات، صنعت و فن آوری است؛ اما فلسفه در این میان نقش تعیین کننده ای داشته است و دارد، زیرا تغییرات بنیادین در عرصه تجربه و عمل در این دوران، از پدید آمدن دگرگونی در معرفت شناسی، جهان شناسی و انسان شناسی سرچشمه می گیرد که فلسفه متکفل آن است.

اندیشه ها و ارزش هایی که مدرنیسم را می سازند، سرچشمه هایی در برآیند تلاش های فیلسوفان، نظریه پردازان و دانشمندان دارند که در مکتب های فکری و فلسفی بازتاب یافته و سپس در چارچوب اصولی صورتبندی شده است. مدرنیسم از آبخور هایی نظری تغذیه می کند که در درازنای تاریخ به ویژه از دوران نوزایش به این سو، به تدریج فراهم آمده اند. اگرچه مکتب های گوناگون سیاسی- فلسفی به مثابه پیش زمینه های مدرنیسم با یکدیگر اختلاف هایی دارند، اما می توان چارچوب مشترکی میان آنچه پیشنهاد

<sup>5</sup>.Public

کرده‌اند، به دست آورد. بر این اساس، شالوده‌های اصلی مدرنیسم عبارت‌اند از: عقلانیت، تکثرگرایی، آزادی، برابری، حقوق بشر، مدارا، حاکمیت مردم و قانون‌گرایی. پیداست که این مفهوم‌ها از جایگاهی نظری برخوردارند، اما می‌توانند در گستره جامعه‌های انسانی، تحقق و عینیت یابند. چنان که گذشت، مدرنیزاسیون، دربرگیرنده پدیده‌هایی عینی، قابل مشاهده و تجربه‌پذیراند که در دوران جدید با بهره‌گیری از دانش‌های بشری و تجربه‌های متراکم تاریخی، در جامعه تعین یافته‌اند. پدیده‌های مدرنیزاسیون عبارت‌اند از: ارتباطات، وسایل حمل و نقل، جاده‌ها؛ نهادهای علمی، مانند دانشگاه‌ها، مراکز پژوهشی و کتابخانه‌ها؛ نهادهای سیاسی، مانند مجلس نمایندگان مردم، دولت، دادگستری؛ و بنیان‌های تجاری و صنعتی و مالی، مانند بازار، اتاق‌های بازرگانی، اتحادیه‌های صنفی، کارخانه‌ها، پالایشگاه‌ها، بانک‌ها و مراکز بورس.

### مدرنیزاسیون، بدون مدرنیسم

اکنون به نسبت میان مدرنیزاسیون و مدرنیسم می‌پردازم که ناظر به دومین پرسش این مقاله است. اگر جامعه‌ای بدون شناخت دقیق سرچشمه‌های مدرنیسم به جهان مدرنیسم واردنش و صرفاً با انگیزه و عزم پولادین به کار نوسازی‌کشود پرداخت، آیا در مسیر تحقق بخشیدن به دموکراسی گام برداشته‌است؟ در پاسخ می‌توان گفت: ممکن است از رهگذر مدرنیزاسیون، نمی‌تواند از یم دموکراسی به جامعه سرایت کند، اما، مدرنیزاسیون به خودی خود، یک ملت و کشور را بدون برخورداری از سرمایه بزرگ مدرنیسم به دموکراسی نمی‌رساند.

در ایران معاصر، از دوران قاجاریه و هنگام کارگزاری عباس‌میرزا (نایب‌السلطنه)، کشور ما طعم مدرنیزاسیون را چشید و نخستین تجربه‌ها را در این وادی با اقداماتی همانند تأسیس کارخانه توپ‌ریزی، نظم‌دادن به قشون، راه‌اندازی برخی صنایع کوچک و همچنین ترجمه شماری از آثار علمی، فنی و ادبی مغرب‌زمین آغاز کرد.<sup>(۵)</sup> این تجربه ابتدایی، در دوران صدارت میرزاتقی‌خان امیرکبیر با تأسیس دارالفنون و اقدامات دیگر، گسترش و تداوم یافت. این دو نمونه، گزینش مدرنیزاسیون فارغ از آگاهی عمیق و احساس نیاز جدی به اخذ اصول و مبانی تجدد در ایران بود.<sup>(۶)</sup>

در دوران جنبش مشروطه‌خواهی مردم ایران، کوشش‌های اندیشه‌وران و دانشمندان ایرانی در فهم و اقتباس شالوده‌های مدرنیسم با کامیابی‌هایی همراه بود. در میان این بزرگان می‌توان از میرزا ملکم‌خان، سید جمال‌الدین اسدآبادی، زین‌العابدین مراغه‌ای، میرزا یوسف خان مستشارالدوله، میرزافتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی و عبدالرحیم طالبوف نام برد.

متأسفانه جامعه عقب‌افتاده ایران در آن روزگار - که به شدت در تب آتشین احساسات و شعار می‌سوخت و با استعداد عجیبی بسوی خشونت تمایل نشان می‌داد - امکان گفت‌وگو، مفاهمه و نقد سازنده را از نخبگان

جامعه سلب کرد. مدرنیزاسیون پس از مشروطه در دوران رضاشاه پهلوی جامه عمل به خود پوشید. در ایران برای نخستین بار ارتش منظم تشکیل شد، ساختارهای دولتی پدید آمد، کشور صاحب دانشگاه، موزه و کتابخانه ملی شد، راه‌های ارتباطی گسترش یافت و راه‌آهن سراسری تأسیس گردید. دادگستری تأسیس شد. مردم صاحب شناسنامه شدند و امور ثبتی و وقایع اربعه (تولد، ازدواج، طلاق و مرگ) به نظم درآمد، و نظام وظیفه در کنار تحصیلات جدید سامان یافت. همه این‌ها و ده‌ها کار دیگر که به همت صاحبان دانش و صنعت و تجارت به انجام رسید، چیزی جز مدرنیزاسیون نبود. در آن دوره، برنامه‌ای مدون و راهبردی برای پدیدآوردن شالوده‌های نظری در راستای نوسازی ایرانی فراهم نیامد.

مدرنیزاسیون ایران در دوران پادشاهی محمدرضا پهلوی، کمابیش، تداوم راهی بود که در روزگار پهلوی اول آغاز شده بود، منتهی در ابعادی گسترده‌تر و در دوره زمانی طولانی‌تر. در این دوره، تجارت و صنعت ایران در بخش‌های دولتی و خصوصی توسعه یافت، به شمار دانش‌آموختگان با گسترش مراکز آموزشی افزوده شد، ناوگان حمل‌ونقل هوایی روزآمد گردید، ارتش ایران به مهارت‌ها و جنگ‌افزارهای جدید مجهز شد و تا حدودی از شمار بی‌سوادان - که در دوران مشروطه به نود درصد جمعیت ایران می‌رسید - کاسته شد. ایران صاحب کارخانجات ذوب‌آهن، ماشین‌سازی و تراکتورسازی گردید، شماری از درجه‌داران و افسران وظیفه به عنوان سپاهیان دانش، بهداشت، ترویج و آبادانی و دین به روستاها و نقاط دور دست گسیل شدند تا در بهبود وضع محرومان بکوشند. این همه، به معنی تمرکز سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان و مجریان کشور به امر نوسازی و غفلت و یا تغافل آنان در اهتمام نسبت به تربیت جامعه ایران در جهت نیل به دموکراسی از رهگذر فهم عمیق و همه‌جانبه مدرنیسم بود. تحمیل فضای امنیتی و خفقان در جامعه - که ساواک و پلیس عاملان اصلی آن بودند - بستن راه‌های گفت‌وگوی آزاد، محدودیت رسانه‌های گروهی و اعمال ممیزی (سانسور)، مقابله با تأسیس و فعالیت احزاب سیاسی و نهادهای مدنی - که در سال‌های پایانی دوران پهلوی، به یک حزب واحد فرمایشی (رستاخیز) فروکاسته شد -، از موانع اصلی در برابر ریشه دواندن مدرنیسم در جامعه ایران بود.

پرسشی که اکنون مطرح می‌شود این است که آیا اندیشه‌وران سیاسی، برنامه‌ریزان و دولتمردان ایران در دوران پادشاهی پهلوی نمی‌دانستند که مدرنیزاسیون در غیبت مدرنیسم، مانند آن است که بخواهیم ساختمانی بسازیم بدون این که درکی از جغرافیا و تاریخ و فضا و فرهنگ محیط خود داشته باشیم؟ آنان بدون طی کردن مقدمات لازم، ناگهان در مورد مدرنیزاسیون به اجماع رسیده بودند، و چنانکه علی میرسپاسی به درستی اشاره می‌کند، توسعه به عنوان بخشی از مدرنیته، با ترجمه‌ای تقلیل‌گرایانه، به کل آن بدل گشته بود.<sup>(۷)</sup> این مقدمات لازم، دارای دو مرحله اصلی است. نخست، درک مدرنیسم و انس گرفتن با فضای آن، با رجوع به سرچشمه‌های اصلی این پدیده، همراه با نقد آن. دوم، اقتباس آگاهانه از پدیده

مدرنیسم با نگاهی ژرف به ساختار و درونمایه فرهنگی جامعه ایرانی و سپس صورتبندی اصولی بنیادین که از پس گفت‌وگو و نقادی میان ایرانیان فراهم آمده باشد. آشکار است که پدیده عقلانی و جهانشمول مدرنیسم می‌بایست پذیرفته‌شود و آنچه با شرایط فرهنگی جامعه ایران هماهنگی ندارد، در فرایندی دیالکتیکی با گزینشی آگاهانه و نقادانه فراچنگ آید. پس از این دو مرحله است که نوبت به مدرنیزاسیون می‌رسد.

پرسش دیگری که رخ می‌نماید این است که چرا در دوران قاجاریه و پهلوی، اراده‌ای یگانه در کار مدرنیزاسیون ایران از قوه به فعلیت رسید، اما موضوع بنیادین مدرنیسم جدی گرفته نشد؟ چرا نوسازی ارتش، ایجاد راه‌آهن، تأسیس ذوب‌آهن، مقدمات برخورداری از انرژی هسته‌ای و ده‌ها نمونه دیگر تحقق یافت، اما آزادی از رهگذر تأسیس بنیادهای مطبوعاتی، احزاب، نهادهای مدنی، انتخابات و هم‌چنین فرهنگ پرسشگری و نقادی، نهادینه نشد؟ چرا ممیزی اعمال شد و قانون اساسی و دیگر قوانین موضوعه از سوی مجلس، دولت، دستگاه قضایی و شخص پادشاه به کرات نقض گردید؟ چرا خشونت و شکنجه جای مدارا و حرمت‌نهادن به ارزش ذاتی انسان را گرفت، و چرا فساد سیاسی، مالی و اخلاقی، همراه با اختلافات طبقاتی گسترش یافت؟

در پاسخ می‌توان به دلایل و علل مختلفی اشاره کرد که مهم‌ترین آن‌ها را این‌ها قرار است:

۱. پیچیدگی مفهومی نسبت مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیزاسیون که لازمه درک و فهم آن، تأملات نظری با دسترسی به سرچشمه‌های موضوع در اندیشه‌های فیلسوفان بزرگ بود. از سوی دیگر، کار دشوارتر، فراهم ساختن مدلی از دموکراسی برای ایران بود که از خاستگاهی ایرانی برآید و بر مدار عقلانیت و آزادی، مقتضیات فرهنگ ایرانی را در نظر بگیرد.

۲. استبداد سیاسی بزرگترین مانع ورود مدرنیسم به ایران بود. حاکمان خودکامه کم‌وبیش با تحقق مدرنیزاسیون مشکلی نداشتند، اما هنگامی که از آزادی، برابری، حاکمیت مردم و حقوق اساسی ملت سخن به میان می‌آمد، آنان دچار وحشت می‌شدند و به شدت با این مفهوم‌ها به مقابله و مبارزه برمی‌خواستند؛ زیرا مدرنیسم را تهدیدی در برابر قدرت مطلقه، مادام‌العمر و موروثی خود می‌دانستند. اگر مدارس میرزا حسن رشدیه به رشد آگاهی و خردورزی جوانان ایران می‌انجامید، ناصرالدین‌شاه نمی‌توانست نسبت به آن روی موافق نشان بدهد. از این رو، طبیعی بود که فرجام کار رشدیه به زندان و شکنجه بیانجامد و نخستین مدارس نوین و نوپای ایرانی با هجوم وحشیانه اوباشی مواجه شود که از سوی خودکامان اجیر شده بودند.<sup>(۸)</sup>

۳. ناامنی و یا نگرانی از بروز ناامنی در ایران، چه در بعد داخلی و چه منطقه‌ای، حاکمان را از دست‌زدن به اصلاحات قانونی و دموکراتیک بر حذر می‌داشت. آنان می‌ترسیدند که با ظاهر شدن آفتاب آزادی در

افق ایران، نظم سلطانی که بر مدار استبداد، خفقان، ظلم، سرکوب و فسادشکل گرفته بود، در گرمای این آفتاب همچون یخ ذوب شود.<sup>(۹)</sup>

بنابراین، دریافتیم که مدرنیزاسیون ایران بی‌اعتنا به مدرنیسم نمی‌توانست به دموکراسی بیانجامد، چراکه شرط تحقق دموکراسی، مدرنیزاسیون پس از درک و پذیرفتن مدرنیسم و انس گرفتن با ارزش‌های آن است. بدون مدرنیسم، می‌توان به مدرنیزاسیون دست زد، (صرف نظر از این که این نوسازی، هماهنگ، همه‌جانبه و مداوم باشد، یا ناهماهنگ، یکسویه و کوتاه مدت)، اما این مدرنیزاسیون به دموکراسی نمی‌انجامد بلکه پا در هوا و معلق باقی می‌ماند.

### مدرنیسم یا مدرنیزاسیون، اولویت با کدام است؟

پاسخگویی به پرسش سوم این مقاله، تا این جا به میزان زیادی انجام یافته است. در راه رسیدن به جامعه‌ای دموکراتیک می‌باید از مدرنیسم آغاز کرد و آنگاه دست به کار مدرنیزاسیون شد. این که از مدرنیسم آغاز کنیم، چه معنایی دارد؟ به نظر من، پس از تدوین و صورتبندی اصول عقلانیت، آزادی، تکثرگرایی، برابری، حقوق بشر، مدارا و حاکمیت مردم، در فرایندی گفتگویی و نقادانه، رسیدن به وفاق ملی کاری اساسی است. این وفاق دارای دو وجه مدنی و حکومتی است. وجه مدنی آن، توافق بر سر این اصول میان نخبگان جامعه اعم از روشنفکران، دانشمندان، مدیران بخش خصوصی و سران احزاب و نهادهای مدنی است. وجه حکومتی آن، توافق سران حکومت در مورد ضرورت پذیرش این اصول به عنوان گزینه‌ای عاقلانه‌تر، خوبتر و کارآمدتر به مثابه سنگ بنای نوسازی در مدیریت بهینه جامعه است. آشکار است که رسیدن به این وفاق دوسویه از طرف مردم و حکومت، امری به غایت دشوار و مستلزم تلاش فراوان، صبوری و کار درازمدت و مرحله به مرحله است. مردم و حکومت در گفتگویی صمیمانه و نقادانه بایستی در مورد پذیرش این اصول یکدیگر را قانع کنند و به توافق برسند. اگر به کشورهای دموکراتیک به دقت نظر کنیم، درمی‌یابیم که در مورد مدرنیسم میان شهروندان و حاکمان وفاق وجود دارد، اختلاف نظرها مربوط به موارد نادر و خاص است. این اختلافات نیز از رهگذر ساز و کارهای دموکراتیک به توافق و یا مصالحه می‌انجامد.

هنگامی که مدرنیسم پذیرفته شود، مدرنیزاسیون می‌تواند با طرح و نقشه و بدون مانع و دست‌انداز عمده، به تدریج دموکراسی را در جامعه محقق سازد. بدین‌سان، دموکراسی در سپهر عمومی<sup>۶</sup> و در نظام سیاسی، بسترساز نیل به همبستگی از طریق توافق، مصالحه و سازش در میان شهروندان و همچنین میان نهادهای مدنی و حاکمیت سیاسی می‌شود. یکی از ارزش‌های مدرنیسم، حق آزادی فردی و اجتماعی در چارچوب قانون است. اگر مردم و نظام سیاسی، هر دو در برخورداری از آزادی در حدود قانون، به باور مشترک برسند،

<sup>۶</sup>. Public Sphere

می‌توان گفت که این اصل بنیادین را در عالم نظر پذیرفته‌اند. گام بعدی، تحقق آزادی در جامعه است. نشانه چنین پذیرشی، آزادی بیان، قلم، انتشارات، تأسیس احزاب و نهادهای مدنی و برپایی اجتماعات مسالمت‌آمیز در چارچوب قانون است. اگر این روند در جامعه‌ای عینیت یابد، می‌گوییم این جامعه به دموکراسی دست یافته‌است؛ چراکه در گام نخست، آزادی را به مثابه حق پذیرفته و در گام دوم، این پذیرش و باور را در ساختارهای قانونی متبلور ساخته‌است. مثال دیگر، اصل تفکیک قوا در نظام سیاسی دموکراتیک است. در آغاز می‌باید فلسفه تفکیک وظایف قوای سه‌گانه قانونگذاری، اجرایی و قضایی از سوی کنشگران در سپهر عمومی و از سوی حاکمان در دایره قدرت سیاسی پذیرفته شود. اگر در این مورد میان مردم و حکومت اتفاق نظر حاصل گردد، تفکیک قوا عینیت خود را در ساختار دموکراتیک نشان خواهد داد. در چنین حکومتی، قدرت اجرایی در کار مجلس دخالت نمی‌کند و حریم اختیارات نمایندگان مردم را مورد تجاوز قرار نمی‌دهد. همچنین دستگاه قضایی از اعمال نفوذ دولت در امان است تا بتواند مأمّن تظلم شهروندان ستمدیده باشد. در برابر، مجلس و دستگاه قضایی، دولت را با زیرپانهادن قانون مورد هجوم و تعرض قرار نمی‌دهند. آشکار است که اجرای اصل تفکیک قوا، به افزایش مشروعیت و کارآمدی حاکمیت کمک می‌کند؛ پس چرا باید با نقض این اصل بنیادین، حکومت از چشم مردم بیافتد، اعتماد مردم از حاکمان سلب شود و حکومت با ناکارآمدی به هاویه بحران‌های سیاسی فرو افتد؟ نمونه دیگر، پذیرش اولویت امنیت ملی و منافع ملی بر منافع فردی و گروهی است. چنین شاخصی، جامعه‌های دموکراتیک را از غیر دموکراتیک جدا می‌کند. پایبندی به دو اصل امنیت ملی و منافع ملی به مثابه سنگ‌بنای حاکمیت دموکراتیک، نشانه‌ای از باور به مدرنیسم و گرایش به مدرنیزاسیون بر مدار عقلانیت است.

### گفت‌وگو، وفاق، دموکراسی

واپسین موضوع این نوشتار چگونگی دستیابی به دموکراسی از رهگذر مدرنیسم و مدرنیزاسیون است. گفته شد که راه رسیدن به سر منزل مقصود در زیست اجتماعی، نیل به وفاق جمعی است. به باور من، تا زمانی که بر سر راه وصول به دموکراسی، در مورد مدرنیسم و سپس مدرنیزاسیون به وفاق نرسیم، تحقق دموکراسی به معنای درست کلمه ناممکن خواهد بود. امکان دارد نام حکومت خود را دموکراتیک یا جمهوری بگذاریم و حتی اوصافی همانند لیبرال، سوسیال، مسیحی و اسلامی را نیز به آن‌ها بیفزاییم، اما این نام‌گذاری‌ها، بازی با کلمات است و حکومتی بر مدار عقلانیت، اخلاق و کارآمدی فراهم نمی‌آورد. آیا «جمهوری عربی یمن»، «جمهوری عربی سوریه» و «جمهوری دموکراتیک خلق کره»، حکومت‌هایی دموکراتیک‌اند؟ آیا نشانه‌ای از نفوذ و رسوخ مدرنیسم در ساختارهای حکومتی این کشورها به چشم می‌خورد؟ آیا دولت‌هایی با حاکمیت‌های استبدادی مدام‌العمر و موروثی زیر نام جمهوری و دموکراسی، به واقع نظام‌هایی آزاد و دموکراتیک هستند؟ طبیعی است که باید میان دموکراسی واقعی یعنی دموکراسی به مثابه برون‌داد



مدرنیسم و مدرنیزاسیون - با کاریکاتورهایی به اسم دموکراسی که پوششی برای پنهان کردن انواع استبداد و خودکامگی است - فرق گذاشت.

برای رسیدن به وفاق جمعی پیرامون سه‌گانه مدرنیسم، مدرنیزاسیون و دموکراسی، راهی جز گفتگوی مداوم، نقادانه، صمیمانه، دلسوزانه و فروتنانه وجود ندارد. نخست لازم است کنشگران در سپهر عمومی با یکدیگر به گفتگو بنشینند و مسایل اساسی و حیاتی جامعه را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند. سپس حاصل اجماع نظر خود را با حاکمیت در میان بگذرند. فرایند رسیدن به وفاق ملی - که از وفاق حداقلی آغاز می‌شود و به وفاق حداکثری می‌انجامد - در جامعه‌هایی مانند ایران، بسیار طولانی، دشوار، نفس‌گیر و کند است. هرگونه مطلق‌گرایی، جزمیت، خود همه‌انگاری، تکروری، قانون‌شکنی، عدم شفافیت و طمع‌ورزی، آفت‌های مرگبار گفتگو در جهت رسیدن به وفاق ملی هستند. بایستی این راه طولانی و دشوار را با بردباری، آگاهی، درایت و از خودگذشتگی پیمود. مهار کردن عواطف و احساسات و فرونهادن دو حس ویرانگر شیفتگی و نفرت، کلید طلایی گشودن باب گفتگوهای سازنده و گشاینده گره از کارهای فروبسته است.

گسترش ظرفیت‌های ارتباطی میان انسان‌ها، به فرایند وفاق ملی کمک می‌کند و آن را شتاب می‌بخشد. انقلاب ارتباطات و انفجار اطلاعات از طریق گسترش فضاهای مجازی در شبکه جهانی اینترنت، امکان گفتگوی آزاد میان افراد در سپهر عمومی را در جامعه جهانی به واقعیتی دست‌یافتنی و سهل‌الوصول مبدل ساخته‌است. کنشگری در فضاهای مجازی، سپهر عمومی را در سطوح ملی، منطقه‌ای و جهانی، آن هم به نحو برابر، به گونه‌ای باور نکردنی، ظرفیت و فراخی بخشیده‌است.

درک و پذیرش مدرنیسم و موانست با آن، پیش از وارد شدن به فرایند مدرنیزاسیون، کاری کارستان و رخدادی مبارک و معنی‌دار است. یکی از معانی آن این است که ما بر سر اصول و در پی آن، سیاستگذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها با یکدیگر توافق می‌کنیم، نه این که به عنوان مثال، من و شما باهم توافق کنیم که به قدرت برسیم و دیگران را از قدرت به ریز بکشیم و یا نگذاریم فرصتی برای دستیابی به قدرت بیابند. فهم و هضم مدرنیسم به معنی پذیرش روش‌هایی با سه ویژگی مشخص است؛ یعنی روش‌هایی که «عقلانی‌تر»، «منصفانه‌تر» و «کارآمدتر» باشند. اگر در مورد روش سیاستمداری و اعمال قدرت به اجماع رسیدیم، آن وقت دموکراسی، خود، ساز و کار دستیابی به قدرت را به ما نشان خواهد داد. در جامعه دموکراتیک، همگان امکان رسیدن به قدرت از رهگذر رقابت آزاد و برابر را دارا هستند؛ جامعه که در آن اقلیت می‌تواند در فرایندی رقابت‌آمیز و با ارایه برنامه، به تدریج به اکثریت تبدیل شود؛ جامعه‌ای که در آن، حکومت در برابر مفهوم‌های خیر و سعادت، ادیان و مذاهب، سنت‌ها و آیین‌ها، بیطرف است و این موارد را به انتخاب آزادانه شهروندان وامی‌گذارد.<sup>(۱۰)</sup>

هرگاه مدرنیسم با اقبال ملی در وفاقی جمعی به مثابه فرهنگ برتر پذیرفته شود و مدرنیزاسیون بر شالوده مدرنیسم بنا نهاده شود، آنگاه می توان شاهد تحقق مدرنیته بود. مدرنیته در این حیطة، یعنی نو شدن، روزآمد شدن و اندیشه ها، راهبردها و راه های رسیدن به نظمى انسانی، عادلانه و اخلاقی را بازآفرینی و تجدید کردن. به این معنی، انسان مدرن بودن، به معنی «فرزند زمان خویشتن» بوده است.<sup>(۱۱)</sup>

فراموش نکنیم که دموکراسی در هر کشور و در قلمرو هر جامعه ای، کم و بیش رنگ و بوی فرهنگ و زیست-بوم آن جامعه را به خود می گیرد. دموکراسی، فرهنگی است که هم تأثیر می گذارد و هم تأثیر می پذیرد. از این رو است که ما در جهان امروز، دموکراسی محض یا ناب نداریم. می توانیم در ترکیب هایی مانند سوسیال-دموکراسی، دموکراسی لیبرال، دموکراسی مسیحیان و دموکراسی مسلمانان، انواعی از دموکراسی را در سپهری متنوع و متنوع مشاهده کنیم. نادیده گرفتن این تجلی رنگین کمانی از دموکراسی - به عنوان انسانی ترین، بهترین و کارآمدترین حکومتی که نوع بشر تاکنون پدید آورده -، فرار از واقعیت ها است. فراموش نکنیم که واقعیت گریزی در راه گفتگوی مدنی برای دست یافتن به دموکراسی، سم مهلک است. دموکراسی نمی تواند با استبداد و خودکامگی جمع شود. بنابراین، حکومت های مطلقه و مادام العمر فردی - که تخته بند قانون ستیزی، دروغ گویی، ریاکاری و اعمال خشونت اند -، هرگز نمی توانند ردای دموکراسی به بر کنند و چماق آزادی ستیزی و نقض مداوم حقوق بشر را در زیر آن پنهان سازند. دموکراسی نمی تواند جذب نظام های فکری و حکومتی استبدادی از هر نوع آن شود. به قول مولانا در مثنوی معنوی:

*ذره ذره کاندین ارض و سماست*

*جنس خود را همچو کاه و کهریاست*

*نوریان مَر نوریان را طالب اند*

*ناریان مَر ناریان را جاذب اند.*<sup>(۱۲)</sup>

نگران نباشیم که حکومت های استبدادی بتوانند دموکراسی را به نفع مطامع و منافع خودش صادره کنند. این کار، شدنی نیست. دموکراسی با درخشندگی و روشننگری خود، پرده های فریب و نفاق را خواهد درید. نور و ظلمت هرگز نمی توانند با یکدیگر متحد شوند.

برآیند گفتگو در دو سطح سپهر عمومی و قلمرو حکومتی، می تواند به وفاق بیانجامد. اما فراموش نکنیم که وفاق حداقلی - یعنی وفاقی که اکثریت مطلق شهروندان با اصول آن موافقت و همراهی کنند - هدفی است که می تواند دسترسی به آن زیاد دشوار نباشد. جان رالز در *لیبرالیسم سیاسی* در واپسین سال های زندگی

پربار خود، به این نتیجه رسید که «اجماع همپوشان»<sup>۷</sup> میان شهروندان در جامعه‌های دموکراتیک، راه‌حلی خردمندانه برای زیستن اخلاقی انسان‌ها در کنار یکدیگر است؛ زیستی که می‌تواند همراه با برخورداری از حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی برای نیل به خوشبختی باشد.<sup>(۱۳)</sup>

ایران امروز، با پشت سر نهادن تجربه‌های گرانسنگ تاریخی از جنبش مشروطه‌خواهی تاکنون، برای ادامه حیات خود راهی جز طی منازل مدرنیسم، مدرنیزاسیون و دموکراسی ندارد. بدین‌سان، جامعه ایران می‌تواند نوشونگی و تجددِ درون‌زا را با سرافرازی تجربه کند. امیدوارم مرحله گذار به دموکراسی – که اینک ایرانیان در مسیر پیمودن راهِ درشت و پریچ و خم آن هستند –، سرانجام ما را به منزلگاه نهایی یعنی جامعه‌ای با مناسبات دموکراتیک برساند.

---

<sup>7</sup>. Overlapping Conesus

## پی نوشت ها

۱. مارشال برمن، *هرآنچه سخت و استوار است دود می شود و به هوا می رود*، تجربه مدرنیته، ترجمه مراد فرهادپور، تهران، طرح نو، ۱۳۸۶، چاپ ششم، ص ۱۷.
۲. همان، ص ۱۴.
۳. همان، ص ۱۵.
۴. همان، ص ۱۶.
۵. درباره زندگی، شخصیت و اصلاحات عباس میرزا (نایب السلطنه) رجوع شود به ناصر نجمی، عباس میرزا، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۴. صص ۶۸-۹۷ و ۱۲۸-۱۲۵ و ۳۴۵-۳۴۱.
۶. در باره اصلاحات امیر کبیر رجوع شود به: فریدون آدمیت، *امیر کبیر و ایران*، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۴، چاپ چهارم.
۷. علی میرسپاسی، *دمکراسی و حقیقت*، تهران، طرح نو، ۱۳۸۱، ص ۱۳۳.
۸. در باره میرزا حسن رشیدیه و اقدامات او در نوسازی آموزش و پرورش ایران، و تنگناهایی که استبداد قاجاریه برای او پدید آورد، مراجعه شود به: ماشالله آجودانی، *مشروطه ایرانی*، تهران، نشر اختران، ۱۳۸۲، صص ۱۵۰-۱۴۲ و ۲۶۰-۲۷۲ و ۴۸۲-۵۱۲.
۹. در مورد ناامنی در ایران و تاثیرات آن بر توسعه و نوسازی ایران، مراجعه شود به: حبیب الله پیمان، *ایران، بی ثباتی و ناامنی پایدار*، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۸۷؛ محمد علی همایون کاتوزیان، *تضاد دولت و ملت، نظریه تاریخ و سیاست در ایران*، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر نی، ۱۳۸۴، چاپ سوم، به ویژه مقاله «آزادی و لجام گسیختگی در انقلاب مشروطیت»، صص ۱۸۹-۱۴۹.
۱۰. در ارتباط با موضوع بیطرفی (Neutrality) از منظر فلسفی، مراجعه شود به: سید علی محمودی، «تحلیل و ارزیابی دکترین های بیطرفی در حوزه فلسفه سیاسی و اخلاق»، *مجله سیاست خارجی*، شماره ۳، سال پنجم، پاییز ۱۳۷۰؛ هم چنین سید علی محمودی، *عدالت و آزادی*، تهران، نشر اندیشه معاصر، ۱۳۷۶، فصل سوم. در باره مفهوم خیر (Good) و نسبت آن با حق (Right)، مراجعه شود به: سید علی محمودی، «چرا اولویت حق بر خیر شالوده آزادی و

دمکراسی است؟، درباره چیستی و پیامد های اجتماعی - سیاسی دو آموزه « اولویت حق بر خیر» و « اولویت خیر بر حق» در فلسفه سیاسی»، آیین، شماره ۲۴ و ۲۵، آذر و دی ۱۳۸۸.

۱۱. علی ابن ابی طالب(ع)، «الْمَرْءُ إِنْ سَاعَتِهِ»، انسان، فرزند زمان خویش است، عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، با مقدمه و تصحیح و تعلیق میر جلال الدین حسینی ارموی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶، جلد نخست، ص ۱۲۲، حدیث ۴۴۷.

۱۲. جلال الدین محمد مولوی، مثنوی معنوی، به تصحیح و مقابله و همّت محمد رضانی، تهران، کلاله خاور، ۱۳۶۱، چاپ چهارم؛ بیت نخست، دفتر ششم، ص ۳۹۵؛ بیت دوم، دفتر دوم، ص ۸۰.

13. John Rawls, *Political Liberalism*, New York, Colombia University, Lecture IV. The Idea of an Overlapping Consensus, pp. 133-150.

## کتابنامه

- آجودانی، ماشاءالله، *مشروطه ایرانی*، تهران، نشر اختران، ۱۳۸۲.
- آمدی عبد الواحد بن محمد تمیمی، *غرر الحکم و درر الکلم*، با مقدمه و تصحیح و تعلیق میر جلال الدین حسینی ارموی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶.
- آدمیت، فریدون، *امیر کبیر و ایران*، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۴، چاپ چهارم.
- برمن، مارشال، *هرآنچه سخت و استوار است دود می شود و به هوا می رود*، تجربه مدرنیته، ترجمه مراد فرهادپور، تهران، طرح نو، ۱۳۸۶، چاپ ششم.
- پیمان، حبیب الله، *ایران، بی ثباتی و ناامنی پایدار*، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۸۷.
- کاتوزیان، محمد علی همایون، *تضاد دولت و ملت، نظریه تاریخ و سیاست در ایران*، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر نی، ۱۳۸۴، چاپ سوم.
- محمودی، سید علی، «تحلیل و ارزیابی دکتترین های بیطرفی در حوزه فلسفه سیاسی و اخلاق»، *مجله سیاست خارجی*، شماره ۳، سال پنجم، پاییز ۱۳۷۰.
- محمودی، سید علی، *عدالت و آزادی*، تهران، نشر اندیشه معاصر، ۱۳۷۶.
- مولوی، جلال الدین محمد، *مثنوی معنوی*، به تصحیح و مقابله و همّت محمد رضانی، تهران، کلاله خاور، ۱۳۶۱، چاپ چهارم.
- علی میرسپاسی، *دمکراسی و حقیقت*، تهران، طرح نو، ۱۳۸۱.
- نجمی، ناصر، *عباس میرزا*، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۴.
- John Rawls, *Political Liberalism*, New York, Colombia University, 1993.